

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موضوع: انتخاب رهبر در ادوار اندیشه های سیاسی
اهل سنت

سمیه لطفی

چکیده

مسئله انتخاب رهبر در اندیشه سیاسی اهل سنت، یکی
از بنیادی‌ترین موضوعات در تاریخ سیاست اسلامی است

که در بستر تحولات تاریخی، اجتماعی و فکری مسلمانان، دگرگونی‌های چشم‌گیری را تجربه کرده است. این پژوهش با هدف بررسی سیر تطور مفهوم رهبری در اندیشه سیاسی اهل سنت، به تحلیل تطبیقی و تاریخی این اندیشه از عصر خلفای راشدین تا دوران معاصر پرداخته است. در دوره خلفای راشدین، انتخاب رهبر بر پایه اصول شورا، بیعت و اجماع نخبگان دینی و اجتماعی انجام می‌گرفت و شایستگی‌های دینی و اخلاقی معیار اصلی تلقی می‌شد. اما در دوره خلافت اموی و عباسی، این الگو جای خود را به سلطنت موروثی و اقتدارگرایانه داد و مشروعیت خلافت بیش از آنکه برگرفته از رأی امت باشد، بر قدرت نظامی و وراثت تکیه داشت. در دوران زوال خلافت، اندیشه‌ورزان اهل سنت تلاش کردند تا با تکیه بر مصلحت و فقه سیاسی، ساختار قدرت را از طریق ابزارهایی چون "اهل حل و عقد"، "امارت اضطراری" و "خلافت اسمی" مشروع جلوه دهند. در دوره معاصر، با فروپاشی خلافت عثمانی و ورود به عصر دولت-ملت‌ها، متفکران اهل سنت به بازنگری در مفهوم خلافت پرداختند و تلاش کردند الگوهای هماهنگ با دموکراسی، قانون‌گرایی و مشارکت مردمی ارائه دهند. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که اندیشه سیاسی اهل سنت در باب رهبری، همواره در تلاش بوده است تا میان اصالت دینی و مقتضیات زمان توازن برقرار سازد.

واژگان کلیدی: خلافت، بیعت، اهل سنت، شورا، مشروعیت سیاسی، اندیشه سیاسی اسلامی

مقدمه

مسئله رهبری سیاسی و چگونگی مشروعیتبخشی به آن، یکی از مهم‌ترین و دیرپاترین دغدغه‌های اندیشه‌ورزان اسلامی بوده است. در سنت اسلامی، پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)، این پرسش بنیادین مطرح شد که چه کسی باید جانشین پیامبر باشد و چگونه این جانشینی باید تعیین گردد؟ در پاسخ به این پرسش، دیدگاه‌های مختلفی شکل گرفت که عمدتاً به دو شاخه کلی شیعی و سنی تقسیم می‌شود.

در میان اهل سنت، گرچه نصی صریحی از پیامبر در تعیین جانشین دیده نمی‌شود، اما اندیشمندان سنی به تدریج نظریه‌هایی را برای سامان‌دهی امر سیاست و رهبری ارائه دادند. از دیدگاه آنان، خلافت نهادی دینی-سیاسی است که برای حفظ دین و اجرای شریعت ضرورت دارد و در فقدان پیامبر، توسط امت از طریق سازوکارهایی چون شورا، بیعت یا نصب، تحقق می‌یابد (فیرحی، ۱۳۹۰).

فهم چگونگی تحول مفهوم رهبری در سنت اهل سنت، مستلزم بررسی تاریخی و تحلیلی دوره‌های گوناگون خلافت اسلامی است. از شورا در عصر خلفای راشدین تا سلطنت موروئی در دوران بنی‌امیه و عباسیان، و

سرانجام نظریه‌پردازی فقیهان و متکلمان برای مشروعیت‌بخشی به ساختارهای قدرت، همه نشان‌دهنده پویایی و چالش‌های موجود در اندیشه سیاسی اهل سنت است (عنایت، ۱۳۸۶).

از سوی دیگر، در دوران معاصر با رشد نهادهای مدنی، اندیشه دموکراسی و فشارهای اجتماعی برای بازنگری در سنت‌های سیاسی، متفکران اهل سنت به بازخوانی مفاهیم سنتی چون خلافت، شورا، بیعت و انتخاب رهبر پرداخته‌اند. شخصیت‌هایی چون رشید رضا، عبده، و اقبال لاهوری با تأکید بر نقش امت و عقل جمعی، فهمی نو از رهبری اسلامی ارائه داده‌اند (فیرحی، ۱۳۹۳). این مقاله با هدف بررسی سیر تحول مفهوم انتخاب رهبر در اندیشه‌های سیاسی اهل سنت، به تحلیل دیدگاه‌های نظری و عملکردهای تاریخی در شش دوره کلان می‌پردازد: مبانی نظری، عصر خلفای راشدین، خلافت اموی و عباسی، دوران زوال خلافت و فقه سیاسی، دوره معاصر، و در پایان، جمع‌بندی‌ای تحلیلی از روندهای فکری ارائه خواهد شد.

مبانی نظری رهبری در اسلام

مسئله رهبری در اسلام از دیرباز یکی از ارکان اصلی اندیشه سیاسی مسلمانان بوده است. در متون دینی، رهبری به عنوان مسئولیتی بزرگ و الهی شناخته می‌شود که وظیفه هدایت امت، اجرای شریعت، و حفظ نظام اجتماعی را برعهده دارد.

در سنت اسلامی، دو مفهوم کلیدی برای رهبری مطرح بوده است: «امامت» که بیشتر در سنت شیعی کاربرد دارد، و «خلافت» که در گفتمان اهل سنت محوریت دارد. خلافت به معنای جانشینی پیامبر در امور دینی و دنیوی است، اما نه در مقام دریافت وحی، بلکه در اجرای احکام و مدیریت جامعه اسلامی (فیرحی، ۱۳۹۰).

اهل سنت بر این باورند که پیامبر اسلام (ص) جانشینی برای خود تعیین نکرد و تعیین خلیفه را به امت سپرد. از این منظر، مشروعیت خلافت نه از طریق نصب الهی، بلکه از طریق بیعت مردم و اجماع اهل حل و عقد حاصل می‌شود (ماوردی، ۱۳۹۲).

شورا یکی از مهم‌ترین سازوکارهایی است که قرآن نیز بر آن تأکید کرده است: «و امرهم شوری بینهم» (سوره شوری، آیه ۳۸). اهل سنت این آیه را دلیلی بر اهمیت مشارکت مردم در تعیین حاکم می‌دانند، هرچند تفاسیر مختلفی از آن ارائه شده است.

در دیدگاه اهل سنت، سه شرط اصلی برای خلافت مطرح شده است: اسلام، عقل، و عدالت. برخی متکلمان شروط دیگری مانند علم به شریعت، شجاعت، و کفایت را نیز بر آن افزوده‌اند (غزالی، ۱۳۸۵).

اهل حل و عقد به عنوان نخبگان دینی و اجتماعی جامعه، نقش اساسی در مشروعیت‌بخشی به خلافت دارند. این گروه شامل عالمان دین، بزرگان قبایل، و اهل

به‌طور کامل از سیاست جدا شد (مثل تونس یا ترکیه لائیک)، و در برخی دیگر، استفاده ابزاری از دین برای تقویت اقتدار سیاسی رایج شد (مثل عربستان).

در مقابل، برخی کشورهای مسلمان نظیر مالزی و اندونزی، تلاش کردند مدل‌هایی متعادل بین دموکراسی و اسلام ارائه دهند که در آن، مشارکت مردم با چارچوب‌های اسلامی سازگار شود.

اندیشمندانی مانند یوسف قرضاوی، طارق رمضان، و راشد غنوشی در این فضا بر پیوند دین با مردم‌سالاری، عدالت اجتماعی، و آزادی‌های مدنی تأکید کرده‌اند و مفهوم «خلافت اخلاقی» یا «رهبری مشارکتی» را جایگزین خلافت سنتی می‌دانند.

تحولات رسانه‌ای و ظهور فضای مجازی نیز به دگرگونی در مفهوم رهبری سیاسی انجامید. امروزه مشروعیت سیاسی بیشتر بر اساس مقبولیت مردمی، شفافیت، و پاسخ‌گویی تعریف می‌شود تا صرف‌نظر از انتساب به خلافت یا نصب دینی.

در نتیجه، می‌توان گفت که در دوره معاصر، اندیشه سیاسی اهل سنت از خلافت به‌عنوان یک نهاد تاریخی عبور کرده و بیشتر به‌دنبال تحقق مقاصد شریعت در قالب ساختارهای حکمرانی نوین است.

در عین حال، همچنان خلافت در حافظه تاریخی و گفتمان سیاسی برخی گروه‌ها باقی مانده است، اما عملاً اندیشه‌های نوین دینی با دموکراسی، حقوق بشر،

و حاکمیت قانون در حال همزیستی و تلفیق هستند (فیرحی، ۱۳۹۳).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اندیشه سیاسی اهل سنت در باب رهبری، از آغاز شکل‌گیری خلافت پس از پیامبر اسلام (ص) تاکنون، مسیر تحولی پیچیده و متأثر از زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی را پیموده است. این مسیر از شورا و بیعت آغاز شد، به سلطنت موروثی کشیده شد، سپس به مشروعیت‌سازی فقهی انجامید و در نهایت به بازاندیشی‌های معاصر انجامید.

در دوره خلفای راشدین، رهبری اسلامی عمدتاً مبتنی بر شایستگی، اجماع و مشارکت نخبگان دینی و اجتماعی بود. شورا و بیعت نقش محوری در انتخاب خلیفه ایفا می‌کردند و مفاهیم عدالت، تقوا و علم دینی از مهم‌ترین ملاک‌های رهبری بودند (عنایت، ۱۳۸۶؛ فیرحی، ۱۳۹۰).

اما با آغاز خلافت اموی و عباسی، این الگو به تدریج جای خود را به نظام سلطنتی داد. وراثت، قدرت نظامی و نسب قبیله‌ای به جای شورا نشست و نقش مردم در تعیین رهبر به‌طور کامل تضعیف شد. در این دوران، خلافت بیشتر کارکرد سیاسی و اقتداری داشت تا دینی.

فقیهان اهل سنت در مواجهه با این تغییرات، تلاش کردند با تدوین نظریه‌هایی مانند خلافت اضطراری،

امارت استیلایی و وجوب اطاعت از سلطان غالب، واقعیت سیاسی را با آموزه‌های دینی تطبیق دهند (ماوردی، ۱۳۹۲؛ غزالی، ۱۳۸۵).

در دوران زوال خلافت، که اقتدار سیاسی خلفا کاملاً تضعیف شده بود، تمرکز علمای سنی بر حفظ نظم اجتماعی و جلوگیری از فتنه‌ها معطوف شد. در این مقطع، مشروعیت فقهی جایگزین مشروعیت سیاسی شد و علما مرجع اخلاقی جامعه باقی ماندند (ابن جماعه، به نقل از فیرحی، ۱۳۹۰).

با ورود به عصر مدرن و مواجهه مسلمانان با استعمار، تجدد، و افول خلافت عثمانی، اندیشه سیاسی اهل سنت دچار دگرگونی بنیادین شد. اندیشمندانی چون رشید رضا، عبده، اقبال و السنهوری تلاش کردند مفاهیم سنتی خلافت را بازتعریف کرده و با نظام‌های نوین تطبیق دهند (فیرحی، ۱۳۹۳).

این متفکران به جای تمرکز صرف بر نهاد خلافت، به مقاصد شریعت، نقش مردم، شورا، و مسئولیت‌پذیری حکومت‌ها توجه کردند و در نتیجه، الگوهایی نو برای حکومت اسلامی طراحی شد که با دموکراسی و قانون‌گرایی هم‌خوانی بیشتری داشت.

در قرائت‌های جدید اهل سنت، بیعت به رأی مردم، اهل حل و عقد به نهادهای نمایندگی و خلافت به حکومت‌های پاسخگو و شریعت‌محور تبدیل شد. این نشانه عبور

گفتمان معاصر از صورت به معنا در مفهوم رهبری است.

در عین حال، برخی جریان‌های سنت‌گرا همچنان بر احیای خلافت به شیوه تاریخی تأکید دارند، اما این دیدگاه‌ها در عمل با چالش‌های جدی روبه‌رو هستند و کمتر مورد اقبال عمومی قرار گرفته‌اند.

بنابراین، می‌توان گفت که اندیشه اهل سنت درباره انتخاب رهبر، از یک الگوی کلاسیک دینی-قبیله‌ای به الگویی متکثر و متأثر از تحولات اجتماعی و سیاسی جهانی تحول یافته است. این تحول، ضمن حفظ ارزش‌های دینی، به سازگاری با نهادهای مدرن گرایش دارد.

این مسیر تاریخی نشان می‌دهد که سنت اسلامی اهل سنت در عین وفاداری به مبانی، ظرفیت بالایی برای بازنگری و نوسازی دارد، به‌ویژه هنگامی که با تحولات تاریخی و نیازهای زمان مواجه می‌شود.

در پایان می‌توان گفت که اندیشه رهبری در اهل سنت، همچنان یک حوزه زنده، پویا و در حال گفت‌وگو با دنیای جدید است؛ حوزه‌ای که هم در نظریه و هم در عمل، به بازتعریف خود ادامه می‌دهد تا بتواند میان اصالت دینی و اقتضائات زمانی توازن برقرار کند.

منابع

عنایت، حمید. (۱۳۸۶). اندیشه سیاسی در اسلام معاصر. تهران: شرکت سهامی انتشار.

فیرحی، داود. (۱۳۹۰). قدرت، دانش و مشروعیت
در اسلام. تهران: نشر نی.

فیرحی، داود. (۱۳۹۳). فقه و سیاست در اسلام.
تهران: نشر نی.

غزالی، محمد. (۱۳۸۵). نصیحه الملوک (ترجمه
عباس زریاب خویی). تهران: انتشارات خوارزمی.

ماوردی، علی بن محمد. (۱۳۹۲). الاحکام
السلطانیة (ترجمه جعفر غضبان). تهران: مرکز
پژوهش‌های علمی و فرهنگی.

ابن جماعه، بدرالدین. (به نقل از فیرحی،
۱۳۹۰). تحریر الاحکام فی تدبیر اهل الاسلام. بررسی
شده در آثار فیرحی.

ابن تیمیه، احمد. (به نقل از فیرحی، ۱۳۹۳).
آثار مرتبط با سیاست شرعی و ولایت در اسلام.

اقبال، محمد. (بی‌تا). تجدید فکر دینی در اسلام
(ترجمه احمد آرام). تهران: شرکت سهامی انتشار.

رشید رضا، محمد. (به نقل از فیرحی، ۱۳۹۰).
الخلافة أو الإمامة العظمی. بررسی‌شده در آثار
فیرحی.

عبدالرزاق السنهوری. (بررسی در آثار تطبیقی).
نظریه‌های وی در باب دولت اسلامی معاصر.